

معرفی و نقد کتاب:

هویت اجتماعی

معرفی

کتاب «هویت اجتماعی» از جمله آثاری است که در حوزه علوم اجتماعی انتشار یافته است. نویسنده‌ی این اثر، «ریچارد جنکینز» و مترجم آن «تورج یاراحمدی» می‌باشد که در سال ۱۳۸۱ از سوی نشر شیرازه در ۲۹۴ صفحه با شمارگان ۲۰۰۰ نسخه انتشار یافته است. «ریچارد جنکینز» در این اثر از منظر روان‌شناسی فردی و اجتماعی بحث خود را آغاز می‌کند و در ادامه، مقوله‌ی هویت را از منظر جامعه‌شناختی مورد بررسی قرار می‌دهد. نویسنده‌ی کتاب هویت اجتماعی بر این اعتقاد است که مؤلفه‌هایی چون تشابه، تفاوت، رده‌بندی (سلسله‌مراتب) و مقاومت، تعیین‌بخش الگوهای هویتی هستند. هویت اجتماعی چارچوبی مشخص جهت آشکار ساختن شباهت‌ها و تفاوت‌ها می‌باشد که از طریق این فرایند، ارتباط معنادار و مستمر میان افراد امکان‌پذیر می‌شود. این چارچوب‌بندی هویتی در قالب نهادهای دولتی و غیردولتی، اجتماعات، باشگاه‌ها، باورها، سنت‌ها و... تجلی می‌یابد. به تعبیری: از طریق این مؤلفه‌ها می‌توان نوعی «الگوی هویت‌شناسی واحد» را جهت فهم هویت فردی و اجتماعی عرضه کرد. در ادامه محتوای این اثر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

محتوای کتاب

در بررسی محتوای کتاب حاضر، هر یک از فصول کتاب، به ترتیب مورد توجه قرار می‌گیرد. این کتاب در قالب ۱۵ فصل تنظیم شده است. جنکینز در *فصل اول* با عنوان «شناخت هویت خود»، بیش‌تر به بعد اجتماعی هویت می‌پردازد و با نگاهی جامعه‌شناختی این مفروضه را مورد توجه قرار می‌دهد که هویت فرد، ساخته‌ی اجتماع است. وی با نقل قولی از مارکس درصدد برمی‌آید این



نکته را روشن‌تر کند: «شعور افراد وجود آنان را تعیین نمی‌کند؛ بلکه وجود اجتماعی آنان شعورشان را تعیین می‌کند». به‌زعم وی «آنچه هویت اشخاص را مشخص می‌سازد، اغلب چیزی است که دیگری در آنها می‌بیند» (ص ۳). جنکینز معتقد است که واژه‌ی هویت دو معنای اصلی دارد: اولین معنای آن بیانگر مفهوم «تشابه مطلق» است و معنای دوم آن به مفهوم «تمایز» است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. به این ترتیب، مفهوم هویت به‌طور هم‌زمان میان افراد یا اشیا دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد؛ از یک طرف شباهت و از طرف دیگر تفاوت (ص ۵). در واقع، فعل «شناسایی» یعنی طبقه‌بندی کردن اشیا و افراد و «تثبیت» که در ارتباط با چیزی یا دیگران هویت تعیین می‌یابد - که از دیگر ابعاد معنای هویت هستند - در ارتباط با دیگران معنا می‌یابد. بنابراین، می‌توان معنای هویت را با چهار معنا مربوط دانست: تشابه، تفاوت، شناسایی و تثبیت. تثبیت «در بافت روابط اجتماعی، که بر درجه‌ای از بازتابی بودن^۱ دلالت دارد» (ص ۶)، به معنای درک ضرورت حضور دیگران برای تبیین مفهوم هویت است. در واقع هویت را صرفاً می‌توان هم‌چون فرایند «بودن» یا «شدن» فهم کرد که هیچ‌گاه یک موضوع تمام و حل شده نیست (ص ۶).

پس هویت اجتماعی^۲ به‌طور خلاصه عبارت است از شیوه‌هایی که به‌واسطه آنها افراد و جماعات در روابط اجتماعی خود از افراد و جماعات دیگر متمایز می‌شوند و حاصل آن، برقراری روابط و پیوندهای هویتی و متمایز ساختن نظام‌مند نسبت‌های شباهت و تفاوت میان افراد و جماعات‌ها است. شباهت و تفاوت با هم اصول پویای هویت و کنه زندگی اجتماعی هستند (ص ۷). از این‌رو، هویت اجتماعی ذاتی نیست و محصول توافق و عدم توافق است و می‌توان در باب آن به‌چون‌وچرا پرداخت. زندگی اجتماعی انسان بدون وجود راهی برای دانستن این که دیگران کیستند و بدون نوعی درک از این که خود ما کیستیم، غیرقابل تصور است (ص ۸). یکی از نخستین کارهایی که در دیدار با یک آدم غریبه می‌کنیم جای‌دادن او بر نقطه‌ای در نقشه‌ی اجتماعی خودمان است تا او را بشناسیم.

در فصل دوم با عنوان «[هویت] نشانه‌ای از روزگار» تلاش می‌شود تا با نگاهی اجمالی مسأله‌ی هویت در نظریات موجود مورد توجه قرارگیرد. ضرورت طرح نظریات موجود درباره‌ی هویت به تلاش‌های گسترده‌ی متفکرینی بازمی‌گردد که در

1- Reflexivity

2- Social Identity

صدهای مسأله‌ی هویت برآمده‌اند و در سال‌های اخیر گسترش یافته است. در واقع، در سال‌های دهه‌ی ۱۹۹۰م، «هویت» یکی از چارچوب‌های وحدت‌بخش در مباحثات روشنفکری شد و جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان، دانشمندان علوم سیاسی، روان‌شناسان، جغرافی‌دانان، تاریخ‌دانان و فیلسوفان به بحث درباره‌ی آن پرداختند. این گفت‌وگوهای بسیار متنوع؛ از بحث‌های آنتونی گیدنز درباره‌ی تجدد و تشخص (خودشناسایی) گرفته تا تأکید پست‌مدرنیستی بر «تفاوت» و از تلاش‌های گوناگون فمینیستی برای شالوده‌شکنی قراردادهای اجتماعی مبتنی بر جنسیت گرفته تا سردرگمی ناشی از احیای ناسیونالیسم و قومیت‌گرایی به‌عنوان نیروهای سیاسی مهم را دربرمی‌گیرد. در این فصل، علاوه بر بحث درباره‌ی هویت، از دگرگونی آن نیز سخن به میان می‌آید و چگونگی پیدایش هویت‌های جدید، احیای هویت‌های قدیم و دگرگون شدن هویت‌های موجود، که از آن به «سیاست جدید هویت» تعبیر می‌شود نیز مورد توجه قرار گرفته است (ص ۱۱).

هر چند بحث درباره‌ی هویت را نمی‌توان صرفاً مختص پست‌مدرن‌ها یا طرفداران «مدرنیته‌ی متأخر» دانست؛ زیرا هویت بدون تردید به‌طور تاریخی و فرهنگی در طول قرون گذشته و قرن بیستم مورد بررسی قرار گرفته است؛ اما این نکته نیز حقیقت دارد که در پایان قرن بیستم، به‌واسطه‌ی افزایش مباحثات، رشد جمعیت و فن‌آوری‌های ارتباطی کارآمد و پیچیده در جهان درهم‌تنیده، حجم گفتارها و مجادلات فکری درباره‌ی هویت گسترش یافته است.

حوزه‌ی مورد پژوهش در **فصل سوم تحت عنوان «عقل سلیم»**، دربرگیرنده‌ی دو موضوع هویت فردی و هویت اجتماعی می‌باشد. هویت فردی و اجتماعی از نظر کیفی - اگر نه به‌طور کلی - از یکدیگر متفاوت هستند. این تمایز را می‌توان با چند روش برقرار کرد. بنا به عقل متعارف غربی معمولاً «تن» یا «روان/ ذهن» را به‌عنوان مصداق فردیت یگانه به‌حساب می‌آورند. برخلاف آن، جامعه در مفاهیم روزمره‌ای از قبیل سنت، ارزش‌ها، جماعت و قانون پدیدار می‌شود. گیدنز در این باره اصرار می‌ورزد که تمایز میان خود و جامعه مشکل‌آفرین است. او چنین فرض می‌کند که هویت شخصی با هویت اجتماعی تفاوت دارد. «در بسیاری از فرهنگ‌های پیشامدرن ... سر و لباس در درجه‌ی اول هویت اجتماعی و نه هویت فردی را مشخص می‌ساخت» (ص ۲۵). با تمایز قابل شدن میان امر فردی با امر اجتماعی، چنین فرض می‌شود که یکی از دیگری - اگر که «واقعی‌تر» نباشد - مهم‌تر است (ص ۲۶).

در فصل چهارم با عنوان «نظریه پردازی درباره‌ی هویت اجتماعی» به بحث پیرامون مفهوم هویت فردی و جمعی پرداخته می‌شود. از جمله استدلال‌های اصلی این فصل این است که از جهات مهمی، امر یگانه‌ی فردی و امر مشترک را می‌توان چنان فهم کرد که مشابه یکدیگر باشند (اگر دقیقاً با هم یکسان نباشند) (ص ۳۳). شاید بارزترین تفاوت میان هویت فردی و هویت جمعی در این باشد که هویت فردی بر تفاوت و هویت جمعی بر شباهت تأکید دارد. هویت فردی - که در خویشتن تجسم یافته ظهور می‌یابد - جدا از سپهر اجتماعی دیگران معنادار نیست. خاستگاه این دیدگاه «پراگماتیسم امریکایی» است که از نظرات اثرگذار «جرج هربرت مید» و «سی. اچ. کولی» نیز بهره برده است. از نظر آنان، فهم خویشتن به‌عنوان ترکیبی جاری و در عمل هم‌زمان، از تعریف خود (درونی) و تعاریفی که دیگران از خود عرضه می‌کنند (برونی) حاصل می‌شود. به این ترتیب، الگوی بنیادینی که کل استدلال نویسنده را آشکار می‌سازد این است که دیالکتیک درونی - برونی شناسایی، به‌عنوان فرایندی است که به واسطه‌ی آن هویت‌ها - اعم از فردی و جمعی - ترکیب می‌یابند (صص ۳۵ و ۳۶). «جرج هربرت مید» اصرار می‌ورزید که خودآگاهی و در واقع خود شناخت، تنها زمانی حاصل می‌شود که فرد خود را جای دیگری - به‌گفته‌ی خود او - یک «دیگری تعمیم یافته اجتماعی» بگذارد یا این طور فرض کند (ص ۳۶).

«بارث» نیز در این راستا، مدلی از هویت‌های اجتماعی به‌دست می‌دهد که در آن هویت‌ها سیال، از نظر موقعیت اتفاقی و به‌طور دایم موضوع و هدف چانه‌زنی هستند. یکی از نظرات مهم بارث این است که فرستادن پیام راجع به هویت کافی نیست و این پیام باید توسط دیگران صاحب اهمیت، پذیرفته شود تا بتوان گفت هویتی کسب شده است (ص ۴۱). نهادها در این رابطه، از جمله ساختارهای مهم‌تری هستند که در چارچوب آن‌ها هویت‌یابی اهمیت می‌یابد. نهادها الگوهای جاافتاده‌ی عمل هستند و بازیگران آن‌ها را به همین معنا پذیرفته‌اند. نهادها نیروی درونی دارند که «به شیوه‌ی انجام کار» تعبیر می‌شود و در این جا آن دسته از نهادها که در آثار جامعه‌شناختی به آن‌ها سازمان می‌گویند، به‌طور خاصی مورد توجه هستند. سازمان‌ها جماعت‌های سازمان‌یافته و جهت‌یافته به سوی وظیفه هستند (ص ۴۲) که افراد را در چارچوب ساختارهای اجتماعی قالب‌بندی می‌کنند. «هکینگ» به پیروی از فوکو، در این زمینه استدلال می‌کند که رده‌بندی افراد در کانون راهبردهای مدرن، دیوان‌سالاری عقلایی دولت و کنترل اجتماعی قرار دارد (صص ۴۳ و ۴۴).



تا به این جا دو تاروپود اصلی استدلال نویسنده را می توان تشخیص داد: اول آن که هویت اجتماعی دست آوردی عملی، یعنی یک فرایند است. دوم آن که هویت های فردی و جمعی را می توان با به کار گرفتن کنش دیالکتیکی درونی و برونی فهم کرد (ص ۴۴). البته علاوه بر این کنش، هویت امری زمانی و مکانی است و همیشه به وسیله ی یک ناظر ساخته می شود.

عنوان فصل پنجم، «خویشتن و ذهن» است. کلمه ی "self" ریشه ی ژرمنی دارد و دارای چهار معنا است: معنای اول آن بر هم سانی دلالت دارد، مانند کلمه ی خودسانی. معنای دوم که از همه رایج تر است بر فردیت یا ذات یک شخص دلالت دارد. معنای سوم به درون نگری یا عمل بازتابی اشاره دارد و اغلب به صورت یک پیشوند به کار می رود، به خود اعتماد داشتن، خود آگاهی. معنای چهارم که در آن معنایی از استقلال و کنش گری خودمختار وجود دارد مانند این که «خودش کرد» در واقع، تشخیص و هویت یابی شخصی فرایندی است که در آن افراد در تشابه با یکدیگر، به نوعی هویت جمعی دست می یابند و بر اساس تفاوت ها و تمایزاتی که در ارتباط با «دیگران» ترسیم می کنند، به ترسیم مرزهای هویتی خود مبادرت می ورزند. به این ترتیب، معنای کلمه ی خود، موازی معنای عمومی «هویت» است که در آن چهار ویژگی اصلی یعنی شباهت، تفاوت، بازتابی بودن و فرایندی بودن هویت وجود دارد (صص ۴۹ و ۵۰).

عنوان فصل ششم، «خودهای اجتماعی» است که نحوه ی ادراک و تعامل درونی و بیرونی فرد را در ارتباط با خود و دیگران مورد مذاقه قرار می دهد. به عقیده ی رایبل، «من فاعلی» یک واژه ی نمایه ای است و هر چه که به آن ارجاع می شود، با توجه به موقعیت سخنگو تعیین می شود. هرگز یک «من» مطلق وجود ندارد؛ این «من» من است یا «من» تو یا «من» او و غیره می دهد (ص ۶۸). بازتابی بودن که از نظر «مید» به ذات مربوط می شود، شامل گفت و گوی شخص با خودش است. (ص ۷۱) در نظریه ی اجتماعی مید، افراد و جامعه هم چون دو چیز متفاوت با هم در تضاد نیستند. جامعه، همان مناسبات اجتماعی میان افراد است و افراد نیز خارج از مناسبات اجتماعی نمی توانند وجود داشته باشند. بدون مناسبات اجتماعی، کنش گری انسانی و فرهنگ وجود نخواهد داشت (صص ۷۵ و ۷۶).
در فصل هفتم با عنوان «ورود به جامعه»، نحوه ی تعامل و ارتباط مستمر هویت های منفرد در ارتباط با ساختارهای اجتماعی مورد تحلیل قرار می گیرد. به زعم نویسنده، جهان اجتماعی همواره جهانی ساخته شده از دیگران است و در آغاز کار، کفه ی ترازو به شدت به نفع کار شناسایی سنگینی می کند که دیگران انجام می دهند (ص ۹۵). از

آنجا که هویت‌های اجتماعی از درون فرایندهای دوسویه شناخت متقابل که اغلب در موقعیت‌های اجتماعی مشخصی ریشه دارند، سر بر می‌آورد، هویت‌هایی که در اوان زندگی اختیار می‌شود مانند هویت‌های اولیه خویشنی و جنسیت در قیاس با هویت‌هایی که متعاقب آن کسب می‌گردد، مقتدرانه‌تر تلقی می‌شوند (صص ۱۰۴ و ۱۰۷). سپهر اجتماعی رودرروی کودکان به واسطه‌ی اهمیت انکارناپذیر شناسایی از سوی دیگران، به سرعت شبیه جهان بزرگسالان می‌شود. این سپهر اجتماعی، همان جهان معمول است که «اروینگ گافمن» آن را «نظم تعاملی» می‌نامد (ص ۱۱۳).

در **فصل هشتم**، «تصویر خود و تصویر اجتماعی» مورد تحلیل قرار می‌گیرد. به اعتقاد گافمن: تعامل (در حوزه‌ی عمومی) مانند یک نمایش یا بازی است که در آن نوعی همیاری، ارتباط، سازمان‌یافتگی، سلسله‌مراتب و مقررات وجود دارد (ص ۱۱۷). از دیدگاه وی در ترکیب نهادمند جهان اجتماعی، موقعیت‌های اجتماعی «چارچوب»‌هایی هستند که هر یک معنا و مقررات ویژه‌ی خود را دارد و در درون هر یک؛ تعامل [اجتماعی] سازمان می‌یابد (ص ۱۱۸). نظم تعاملی؛ یعنی، تبادلات میان افراد که در ادراکات و تصورات اجتماعی ما بروز می‌یابد (صص ۱۱۸ و ۱۱۹).

عامل برونی «دیگران» در دیالکتیک شناسایی فردی، اهمیت بسیار زیادی دارد. در واقع دیگران فقط به این اکتفا نمی‌کنند که هویت ما را درک کنند؛ بلکه در عین حال به طور فعالانه‌ای آن را می‌سازند (ص ۱۲۵).

در **فصل نهم**، «گروه‌ها و رده‌ها» در ارتباط با نحوه‌ی سازمان‌یافتگی اجتماعی هویت مورد بحث قرار می‌گیرد. آرایه‌ی تعریفی از «ما» مستلزم به‌دست‌دادن تعریفی از «آن‌ها» نیز هست. هنگامی که درباره‌ی دیگران سخن می‌گوییم، در اغلب موارد چیزی درباره‌ی خودمان نیز گفته‌ایم. از لحاظ اجتماعی، شباهت و تفاوت همواره دو رویه‌ی شناخت ما و دیگران از یکدیگر است. شباهت ما، تفاوت آن‌ها است و برعکس. شباهت و تفاوت بر پهنه‌ی حدودی مشترک یکدیگر را باز می‌تابند (ص ۱۳۶).

در **فصل دهم**، «سازمان اجتماعی هویت» و نحوه‌ی تمایزبایی افراد و اجتماعات از یکدیگر در کانون توجه قرار می‌گیرد. البته آنچه در این باره غیرقابل انکار است، ارتباط دو مفهوم شناخت و تفاوت در کنار یکدیگر است که در فرایند هویت‌یابی ما را مجاب می‌سازد که بپذیریم لازمه‌ی شکل‌گیری یک الگوی هویتی مشترک، ترسیم چشم‌اندازهای تفاوت و تمایزبایی است. بنابراین، هویت اجتماعی ترکیب‌یافتن مضمون‌های درهم‌آمیخته و جدایی‌ناپذیر شباهت و تفاوت انسانی در خلال عمل اجتماعی است. هویت‌های اجتماعی هم بر تفاوت و هم بر شباهت تأکید می‌ورزند (ص ۱۵۳).

عنوان *فصل یازدهم و دوازدهم*، «ساخت نمادین شباهت - پیش‌بینی‌پذیری» است که در آن نحوه‌ی شکل‌گیری ادراکات مشترک اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد. به تعبیر «دبلیو. آی. توماس»: مردم ممکن است همانند یکدیگر ببینند یا نیندیشند، با این حال لازم است «اندازه‌ای» از شباهت دوجانبه و منسجم - اگر نه یکپارچه - درباره‌ی آن‌چه اعضای اجتماع «انجام می‌دهند»، وجود داشته باشد. هویت مطلبی عملی درباره‌ی آن چیزی است که مردم می‌کنند و مستلزم شباهت و تفاوت نیز هست (ص ۱۹۹).

خودسنجی از راه همگنی نیز می‌تواند به درک انسجام اجتماعی کمک کند. به اعتقاد روان‌شناسان اجتماعی نظیر مید و گافمن، دو هدف برانگیزاننده، به همگن‌شدن دامن می‌زند، یکی انگیزه‌ای برای خطاپذیربودن و دیگری انگیزه‌ای برای مورد لطف دیگران قرارگرفتن. انگیزه‌ی نخست در ساحت خصوصی و پشت صحنه تصمیم‌گیری اثرگذار است. انگیزه‌ی دوم در حیطة‌ی عمومی و در صحنه‌ی رفتار [اجتماعی] مؤثر است. قدرت نمادین مرزها، اطاعت به‌خاطر اعمال فشار و اجبار، درونی‌کردن [آموخته‌ها و فرایندهای اجتماعی] از عوامل دیگری است که همگون‌ساز است (صص ۲۰۱ و ۲۰۲).

«نهادینه‌کردن هویت»، عنوان *فصل سیزدهم* است که در آن چگونگی نهادینه‌شدن هویت و انسجام هویتی مطرح می‌شود. نهادها جزو لازم ترکیب اجتماعی هویت هستند و افراد با ارجاع به آن‌ها تصمیم‌گیری می‌کنند و به رفتار خود جهت می‌دهند. نهادها انتزاع‌هایی از جریان تعامل اجتماعی و فراهم‌کننده‌ی ادراک ما از الگوها و نظم حاکم بر زندگی اجتماعی هستند (ص ۲۱۳).

در هر جماعتی هر چه معناها و قوانین ناظر به جایگاه اشیا بیش‌تر وجه اشتراکی یابد، به همان نسبت برای نهادینه‌کردن کامل و درهم‌تنیده‌ی زندگی اجتماعی چشم‌انداز گسترده‌تری به‌وجود می‌آید. این فرایند را می‌توان «مشروعیت بدیهی» نامید که چتر وحدت‌بخشی را فراهم می‌نماید که براساس آن جلوه‌های متنوع و متضاد زندگی اجتماعی در زیر سایه‌ی آن در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند (صص ۲۱۷ و ۲۱۸).

در *فصل چهاردهم*، «سازمان بخشیدن به هویت» مورد توجه قرار می‌گیرد. سازمان‌بخشیدن به هویت را می‌توان ارجاع به نمادها و نظامی از نشانه‌های خاص هر جامعه تلقی نمود که هر یک از آن‌ها، معانی، کنش‌ها، فرایندها و رویه‌های اجتماعی خاصی را مورد تأکید قرار می‌دهد. علاوه بر آن، سازمان‌های اجتماعی، شبکه‌های شناسایی فردی و جمعی نیز هستند که براساس آن کارها به‌شیوه‌ی خاصی انجام می‌شود (ص ۲۳۳). از منظری هویتی، سازمان از یک سو از تمایز میان اعضا و غیراعضا، و از سوی دیگر از



شبکه‌ای درونی از تفاوت در میان اعضا ترکیب می‌یابد. از این رو خصلت سازمان مهارکردن و هم‌آهنگ ساختن تفاوت در زیر چتری نمادین است (صص ۲۳۴ و ۲۳۵). با این وصف، انتساب و تشخیص، مربوط به فرایندهای طرد و ادغام است و کارکردهای آن، هم به اخراج و هم به عضویت‌پذیری منجر می‌شود. طرد در جامع‌ترین شکل به صورت نظام برده‌داری یا در قالب تبعیض نژادی خود را نشان می‌دهد (صص ۲۴۵).

عنوان فصل پانزدهم، «تخصیص و طبقه‌بندی» است که به نحوه‌ی طبقه‌بندی افراد در چارچوب سازمان‌های اجتماعی اختصاص دارد. سازمان‌های مدرن امروزی، خدمات ارتباطی، اطلاعات دولتی یا هر چیز دیگری را تولید می‌کنند و در عین حال در سازمان‌دهی مردم که به روش‌های خاصی مورد شناسایی قرار می‌گیرند، مشارکت دارند. مدارس، دانشگاه‌ها و سایر سازمان‌های ارایه‌کننده‌ی آموزش‌های رسمی نمونه‌های بارز این امر هستند که براساس آن نوعی هویت یگانه و خاص به مردم القا می‌شود (صص ۲۵۹).

فصل شانزدهم با عنوان «مدرنیته، عقلانیت و هویت»، چارچوب شناختی مدرن در ارتباط با هویت مورد بحث قرار گرفته است. از دیدگاه مدرن، هویت به مثابه‌ی دیالکتیک درونی - برونی شناسایی است. قدرت رده‌بندی اجتماعی مشخصه جهان مدرن است که براساس آن، افراد نقطه‌ی خاصی را در سلسله‌مراتب اجتماعی اشغال می‌کنند؛ هر چند ماهیت بازتابی هویت ویژگی رایج و تعیین‌کننده‌ای است که منحصر به جهان مدرن می‌باشد و براساس آن افراد در ارتباط با دیگران شناخته می‌شوند (صص ۲۸۳-۲۸۵).

ارتباط بحث سازمان، ساختار و نظام با بحث هویت در این است که اولاً بر این نکته تأکید می‌شود که محدودیت‌های درونی بر توان سازمان‌ها و دولت برای تحمیل نوعی رده‌بندی خاص تأثیرگذار است؛ دوم آن‌که، از آنجایی که انسان‌ها در برابر رده‌بندی مقاومت می‌کنند، جلوه‌ی مهمی از خویشتن بازتابی آن‌ها در این مواجهه آشکار می‌شود. از این رو، مقاومت خودجوش جمعی، شکل‌های متفاوتی به خود می‌گیرد: شورش و اعتراض، اعتصاب، قیام و نافرمانی مسالمت‌آمیز؛ که جملگی وجوهی از هویت‌های مقاومت هستند.

نقد شکلی

از آنجایی که در این اثر اغلاط تایپی چندانی به چشم نمی‌خورد و چاپ آن از کیفیت لازم برخوردار است؛ نمی‌توان انتقادی بر ناشر وارد ساخت. جدید بودن محتوای اثر که در سال ۱۹۹۶ به زبان انگلیسی از سوی یکی از معتبرترین ناشرین (راتلج) انتشار یافته است، اهمیت و اعتبار آن را دو چندان می‌سازد. هم‌چنین آشنایی نویسنده با مفاهیم متون علوم اجتماعی و ارایه‌ی ترجمه‌ای سلیس و روان از دیگر مزایای این کتاب است.

با این اوصاف می‌توان برخی معادل‌های موجود در ترجمه را به صورت پیشنهادی چنین مورد بازبینی قرار داد:

الف) صفحه‌ی ۱۴، سطر دوم: «مدرنیته‌ی پسین»، «مدرنیته متأخر» رایج‌تر است.
 ب) صفحه‌ی ۲۳، سطر چهارم: «سیاسیات زندگی» که می‌توان از مفهوم «سیاست زندگی» یا «سیاست معطوف به زندگی» بهره گرفت.
 ج) صفحه‌ی ۲۵، پاراگراف آخر، سطر اول: «سرولباس» که «نحوه‌ی پوشش» بهتر است.
 د) صفحه‌ی ۲۰۰، پاراگراف دوم، سطر اول: «بازسنجیدن» که «باز سنجی» معادلی جاافتاده‌تر است.

ه) صفحه‌ی ۲۰۷، پاراگراف دوم، سطر یازدهم: «اجماع دستوری» در برابر واژه آمده‌است که معادل دقیق‌تر آن «اختلاف‌نظر هنجاری» است.

و) صفحه‌ی ۲۱۹، پاراگراف سوم، سطر اول، که به جای واژه «نوع»، اشتبهاً «نوع» آمده‌است. هم‌چنین عدم توجه به ضرورت درج منابع در آخر کتاب، یکی از نقایص شکلی این کتاب است که موجب می‌شود، خوانندگان نتوانند به طور متمرکز، منابع را جهت بهره‌برداری‌های آتی، مورد ملاحظه قرار دهند.

نقد روشی

این کتاب به لحاظ روشی، دارای خط سیر مشخصی نیست و نویسنده این مسأله را مورد توجه قرار نداده است که یک مقدمه‌ی آگاهی‌بخش می‌تواند خواننده را با مفروضات، فرضیه و سؤال‌های پیش‌روی نویسنده بیش‌تر آشنا سازد. نویسنده، هر چند تلاش خود را به کار برده است تا از روش‌های تحلیلی مدرن و پست‌مدرن و بیش‌تر متأثر از آرای فوکو در زمینه‌ی تحلیل هویت بهره گیرد؛ اما نتوانسته است به‌صورت منسجم و قاعده‌مند، یک خط سیر روشی مشخص و خالی از تناقض را دنبال نماید. در واقع کتاب با نگاهی «نظری - عامیانه» و تلفیق این دو بعد، در صدد برآمده است تا هم به نظریه‌های موجود در حوزه‌ی هویت اجتماعی نقبی بزند و هم با مراجعه‌ی مستمر به اجتماع و وقایع عینی، خوانندگان را در جریان نحوه‌ی عینیت‌یافتن هویت در بستر کنش‌های اجتماعی یاری دهد.

این نحوه‌ی نگاه، هم، مشکل‌زا است و هم مطلوب. از آن جهت مشکل‌زا است که موجب شده است این کتاب به‌لحاظ فقدان خط سیر مشخص پژوهشی در برخی فصول



دچار تکرار مکررات شود و بسیاری از بحث‌ها را در زمینه‌ی تشابه، تفاوت و شناسایی به‌طور متناوب تکرار نماید. هم‌چنین به طرح مباحثی پردازد که رشته‌ی اصلی بحث را منقطع سازد و از آن جهت مطلوب است که موجب می‌شود نویسنده بدون لزوم پای‌بندی به یک فرضیه‌ی تعهدساز، در جاهای مختلفی از این اثر به طرح مباحثی در حوزه‌ی عینیات اجتماعی پردازد که برای خواننده‌ی غیرحرفه‌ای نیز قابل فهم و لذت‌بخش باشد.

نقد محتوایی

نویسنده در این اثر ما را یاری می‌دهد که چگونگی ایجاد، استقرار و تحول در هویت اجتماعی را در پرتو مفاهیمی نظیر شباهت، تفاوت، شناسایی و تثبیت مورد ملاحظه قرار دهیم. در واقع نویسنده با نوعی نگاه «تعاملی» و «ارتباطی» به مفهوم هویت اجتماعی درصدد بر می‌آید تا بر بازتابی بودن و تاریخی و فرهنگی بودن آن در جامعه تأکید نماید؛ اما نویسنده در این زمینه با دو مشکل جدی روبه‌رو است:

۱- علی‌رغم عنوان اصلی کتاب (هویت اجتماعی) و دغدغه‌ی نویسنده، هویت اجتماعی در این کتاب به‌شکل محدود موردنظر گرفته‌شده است و مسائلی مانند جنسیت، گروه‌های اجتماعی، هویت ملی و به‌طورکلی اشکال هویت اجتماعی مورد تحلیل جدی و موردی قرار نگرفته‌است. در واقع نویسنده بیش‌تر درصدد تحلیل سازوکارهای نحوه‌ی شکل‌گیری هویت اجتماعی برآمده است تا فهم اشکال هویت اجتماعی.

۲- این کتاب بیش‌تر به‌صورت «پروژه‌ای ناتمام»^۱ است که نیازمند بازبینی در نحوه‌ی چینش فصول، حذف و ادغام برخی فصول و آرایه‌ی یک نتیجه‌گیری مفصل است.

علی اشرف نظری

E-mail: Nazarian2004@yahoo.com